

The formation of total authority in the structure of the Shiite clergy

Simultaneously with the beginning of the reign of Nasser al-Din Shah Qajar in Iran, the institution of Shiite authority appeared in the structure of the Shiite clergy and gained the same credibility as the founding of the monarchy in the realm of Sharia. The method of research is descriptive-analytical and based on the sources of that era and contemporary research has been done and shows that after the fall of Safavid rule and the departure of the religion from the domination of the government, a suitable platform was provided for the activities of more dynamic Shiite currents. The emergence of new phenomena in the structure of religion was realized. Then the intensification of competition for publicity among fundamentalist scholars, conflicts with the emerging sects of Sheikh and Babi and the need to deal effectively with environmental threats, respectively, led to the evolution of the idea of authority, the unity of the clergy and consensus on the first general authority. He succeeded Sheikh Morteza Ansari. After a period of hardship following the death of Sheikh Ansari and the re-establishment of the competition, Mirza Mohammad Hassan Shirazi gained general acceptance and authority by playing the leading role in the tobacco movement.

ماهنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال پنجم، شماره هفتم،

مهر ۱۴۰۱، صص ۱۳۱۹-۱۳۰۱

<https://doi.org/10.30510/psi.2022.272648.1525>

شکل‌گیری نهاد مرجعیت کل در ساختار روحانیت شیعه

بهروز امیدی^۱

محمد مهدی مرادی خلیج^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷

چکیده:

نهاد مرجعیت کل مقارن با دوره ناصرالدین شاه در ساختار روحانیت شیعه پدیدار گردید و اعتباری هم‌تراز با نهاد سلطنت، در قلمرو شریعت یافت. نقش این نهاد، در وحدت عقیدتی جهان شیعه؛ و مواضع فقهی-سیاسی مراجع کل، در تحولات تاریخی مؤثر بوده است، لذا این پژوهش به شناخت چگونگی پیدایش آن اختصاص یافته است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است، بر اساس منابع آن عصر و تحقیقات معاصر انجام گرفته و نشان می‌دهد که پس از سقوط صفویه و خروج مذهب از سیطره حکومت، بستر مناسب برای فعالیت جریان‌های پویاتر شیعه فراهم شد که به تفوق مکتب اصولی انجامید. در ادامه تحولات، تشدید رقابت بر سر اعلمیت در میان علمای اصولی، منازعات این علما با فرق شیخیه و بابیه و ضرورت مقابله مؤثر با تهدیدات محیطی، به ترتیب موجب تکامل اندیشه مرجعیت، اتحاد روحانیت و اجماع بر نخستین مرجع کل شیخ محمدحسن نجفی گردید. این نهاد نوظهور با نصّ مرجع نخستین بر جانشینی شیخ مرتضی انصاری استمرار یافت و با ریاست میرزا محمدحسن شیرازی به بالاترین حد مقبولیت رسید.

واژه نامه: مرجعیت، علما، قاجار، ناصرالدین شاه، روحانیت، تشیع

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز

^۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه

شیراز (نویسنده مسوول)

۱- مقدمه:

تا آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، نگرش مذهبی موجود در جامعه شیعه، در مقایسه با میراث مذهبی صفویه، دچار دگرگونی‌های اساسی گردیده بود. این دگرگونی‌ها در دو بُعد انجام پذیرفت: دگرگونی در ساختار روحانی و دگرگونی در باورهای عمومی. دگرگونی نخست در ساختار رهبری دینی شیعیان صورت گرفت و اصولیان با کنار زدن اخباریان، حاکمان جدید حوزه‌های علمی شیعه گردیدند. آنگاه نحله شیخی با جدایی از اصولیان، خود زایشگاه تفکر ساختارشکن دیگری گردید که در هیئت نخستین با عنوان بابیه ظاهر شد و در ادامه در قالب دو فرقه ازلی و بهائی دگرگونی یافت. دگرگونی بعدی در باورهای عمومی و با تغییر سطح رابطه عالم و عامی از محدث - مستمع در دوران تسلط اخباریان، به مجتهد - مقلد پس از تفوق اصولیان، صورت پذیرفت. به زودی جامعه به دو گروه مجتهدان و مقلدان تقسیم شد و مقلدان برای انجام امور شرعی خود به مجتهدان که مراجع تقلید نام گرفتند، رجوع نمودند. تقسیم مقلدان میان مراجع متعدد، شامل تقسیم نیروی اجتماعی و منابع مادی بود، لذا هر مرجع، بخشی از ظرفیت نفوذ اجتماعی و مادی را در اختیار گرفت. با ظهور مرجعیت کل این قاعده به هم خورد و معادلات قدرت تغییر یافت. جامعه و حکومت به جای مراجع متعدد و ضعیف، با مرجعی واحد رو به رو شدند که میزان اقتدار او همپایه تاجداران بود.

شناخت پدیده مرجعیت کل و تأثیرات آن بر ساخت تاریخ ایران می‌تواند فهم ما را از علل و الگوی تحولات سیاسی و اجتماعی عصر ناصرالدین شاه کامل نماید و به تبیین روند وقایع تاریخ ساز یاری رساند. لذا در غیاب تحقیقات متمرکز بر این موضوع، این پژوهش می‌کوشد تا به روش توصیفی - تحلیلی از طریق بررسی منابع آن عصر و نتایج تحقیقات جدید، تصویری روشن از چرایی و چگونگی شکل‌گیری این پدیده ارائه نماید.

۲- ریشه‌ها و ضرورت مرجعیت کل

۲-۱- مرجعیت فقهی، نیابت امام، ولایت در امور مسلمین - سابقه تاریخی

ساختار مرجعیت کل بر سه رکن مرجعیت فقهی، نیابت امام و ولایت در امور مسلمین بنا شده بود که وجوهی در هم تنیده و بعضاً غیر قابل تفکیک بودند. از این سه رکن، دو رکن آن شامل نیابت امام و مرجعیت فقهی از نخستین سال‌های غیبت امام دوازدهم شیعیان در چهارچوب‌های نظری علما مطرح شده بودند و سابقه نظریه پردازی در خصوص ولایت در امور مسلمین، تحت عنوان «ولایت فقیه» به دوره قاجار و آراء ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲۴۵) می‌رسید که برای نخستین بار به صورت نظریه ای

مستقل و مدون مطرح شد (کاظمی موسوی، ۱۳۸۳، ص ۹۴-۹۰) و با استقبال برخی دیگر از علما به تدریج توسعه یافت و البته حدود و دامنه آن محل اختلاف گردید.

محورهای اندیشه کلامی و فقهی علمای امامیه در روزگار پس از غیبت، دو موضوع بود: ۱- کیفیت موجودیت امام غایب(ع) و نحوه ارتباط و نسبت او با این جهان ۲- نحوه دسترسی به احکام صحیح در زمان غیبت. در کنار این دو، مسئله دیگری که سابقه مطرح شدن آن به دوران حضور امامان می‌رسید، مشروعیت حاکمان بود. در حالی که شیعیان امامیه معتقد بودند که حکومت پس از پیغمبر(ص) حقّ علی بن ابیطالب(ع) و سپس اولاد او که سلسله امامان شیعه را تشکیل می‌دادند، بوده و غیر ایشان غاصبین خلافت به شمار می‌آمدند، تکلیف در زمان غیبت امام مشخص نبود. با مرگ علی بن محمد سامری در سال ۳۲۹ قمری و عدم استمرار نیابت خاص، محدثان که در ضمن علمای شیعه به شمار می‌رفتند، جریان فکری جامعه شیعیان را به دست گرفته و تلاش نمودند تا برای مسائل فوق پاسخ‌هایی مناسب ارائه نمایند. در این پاسخ‌ها، دریافت احکام شرعی به راویان حدیث ارجاع و آنها حجت امام بر شیعیان خوانده شده بودند و این نشانه‌ای بود بر آنکه نیابت امام می‌بایست در مسیری عام ادامه یابد.

در مورد حکومت در زمان غیبت، آراء فقهی در قرون اولیه اسلامی متفاوت بوده است. تسلط حکام غیر شیعه، موجب ارائه نظریاتی بر مبنای مصلحت شیعه، از سوی علما گردیده بود، مانند نظرات سید مرتضی علم‌الهدی(م ۴۳۶ه.ق) و شیخ محمد بن حسن طوسی(م ۴۶۰ه.ق) در تأیید پذیرش تصدی منصب از طرف حاکم با این استدلال که این تصدی در ظاهر از سوی حاکم ظالم و در اصل از سوی امامان حق است. (شریف مرتضی، ۱۴۰۵، ص ۹۴/طوسی، ۱۴۰۰، ص ۳۵۶) مفهوم امارت در برابر فقاہت، که به کارکرد حکومت، مستقل از هدایت اشاره داشت، به شهادت آثار متقدم شیعه، امری پذیرفته شده بود. تمایز و تفکیک وظایف میان اُمرأ و قضاة و یا سلطان و فقیه که در آثار علمای متقدم (از جمله در: مفید، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۳۷، ۶۶۹، ۶۹۸، ۷۴۹، ۷۹۷، ۸۱۲، ۸۱۱)، ذکر گردیده، مبین آن است که در سپیده دمان فقاہت، نظریه‌های حکومت بر مبنای واقعیات موجود مطرح گردیده بودند.

در زمان حاکمیت مغولان، علیرغم اینکه تسامح مذهبی ایشان موجب آزادی مذهب شیعه از سیطره سنت گردید، به سبب تحمیل مضایق و فجایع، اندیشه مهدویت و گرایش به موعود باوری و انتظار ظهور منجی رونق گرفت و طغیان‌های متعدد با ادعا و آرمان مهدویت رخ داد. در این زمان ضرورت‌های رهبری شیعه موجب شد تا قاعده فقهی ابن طاوس مبنی بر ارجحیت حاکم کافر عادل بر حاکم

مسلمان ظالم مطرح گردد که به حکومت مغولان مشروعیت می‌داد. (العلوی، ۱۳۷۶، ص ۵۹ / الویری، ۱۳۷۷، ص ۹۰)

دوره صفویه زمان رونق تشیع و مهاجرت علمای شیعه به ایران بود، تشیع به سبک و سیاقی جدید حاکم بر فضای معنوی جامعه گردید و در حالی که مؤسس آن حکومت حتی در هیئت منجی موعود ظاهر شد، (سیوری، ۱۳۸۴، ص ۲۲) اقتدار معنوی علمای نوپای شیعه در سایه اقتدار شاهانی قرار گرفت که اساس سلطنت را بر سه رکن مشروعیت: سنتی (ظل‌اللهی)، شریعتی (نیابت‌امام)^۳ و طریقتی (مرشد کل طریقت صفویه) نهاده بودند. با وجود آنکه از این زمان و با استقرار دولتی شیعه مذهب، مشروعیت بخشی به سلاطین شیعه استراتژی غالب علمای برجسته و هم سو، در قالب نظریه «سلطنت مشروع» گردیده بود، (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۱۴ و ۷۹-۵۸) اما بنا به گزارش شاردن، به عنوان یک شاهد مهم و موثق، در آن زمان دو عقیده رقیب در میان عموم مردم، در خصوص صاحبان حق حکومت رواج داشته است: ۱- اهل منبر (شامل روحانیان و اقشار وابسته به مذهب) و مؤمنان پیرو ایشان عقیده داشتند که در زمان غیبت امام باید مجتهدی پرهیزگار که می‌تواند با علم خود به شبهات و سؤالات مذهبی و فقهی پاسخ گوید (اعلم)، بر مسند حکومت قرار گیرد؛ ۲- عقیده ای که مقبول تر و مورد تأیید صفویان نیز بود، این بود که «این حق به یکی از اعقاب بلاواسطه و مستقیم امام (یعنی یکی از سادات) می‌رسد، اما مطلقاً ضرورت ندارد که این «امام زاده» به اندازه نایب واقعی خداوند و خلیفه واقعی پیغمبر و امامان تا درجه کمال، عالم باشد.» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸، ص ۱۳۹) اصلاح نَسَب شاهان صفوی و انتساب ایشان به سیادت، در همین راستا و به منظور رفع هرگونه شبهه از مشروعیت ایشان بود.

اگرچه در ادوار واپسین صفویه، اظهار نخستین عقیده از عقاید فوق از سوی برخی علمای منتقد، با اغماض تحمل می‌شد، و لمبتون نیز می‌گوید که شواهدی از منابع متأخر موجود است که بر اساس آن ظاهراً سلاطین صفوی مایل بوده اند که یکی از مجتهدان را به عنوان نایب امام در امور شریعت شناسایی نمایند، (لمبتون، ۱۳۸۵، ص ۶۵۸) اما روحانیانی که در ابراز عقیده راه افراط می‌پیمودند، عاقبتی ناخوش می‌یافتند. (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸، ص ۱۴۲)

با سقوط صفویان روند تحولات پیاپی در حوزه دین و دولت آغاز شد. حاکمان پس از صفویه ادعایی برای نیابت امام مطرح نمودند و زمینه برای طرح این مدعا از سوی روحانیان فراهم گردید. در این حال با از دست رفتن برخی مبانی مشروعیت، حکومت‌ها به گفتمان «ظل‌الهی» که پس از اسلام جایگزین باور کهن «پادشاهی فرهمند» گردیده (دلیر، ۱۳۹۴، ص ۴۹-۳۳) و در میان مردمان مقبولیت داشت به عنوان تنها منبع مشروعیت چنگ زدند. (لمبتون، ۱۳۸۵، ص ۶۷۵؛ ۱۳۷۷، ص ۲۶۱) از سوی

دیگر با مهاجرت علما به عراق، مراقبت حکومت از روحانیت برداشته شد، مکتب اخباری که مورد حمایت صفویان بود، تضعیف گردید و علمای اصولی که دارای عقایدی پرشورتر بودند، با استفاده از این وضعیت بر حوزه آن سامان تسلط یافتند.

۲-۲- زمین‌های ظهور مرجعیت کل

تداوم تسلط علمای اصولی بر حوزه‌های علمیه منتهی به وضعیتی گردید که بر اساس آن تنها یک مجتهد با عنوان مرجع تقلید ریاست کل جامعه مقلدان را عهده دار گردید. عواملی در این مسیر زمینه ساز این اتفاق مهم در تاریخ تحولات مذهب شیعه بودند که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود:

۲-۲-۱- **رواداری مذهبی قاجاریان:** در دوره قاجار فضا برای تحولات مذهبی به گونه‌ای باور نکردنی مساعد شد و سرعت تغییرات موجب غافلگیری حکومت، جامعه و نهاد دین گردید. برای توجیه این امر می‌توان از بی‌طرفی مذهبی حکومت، در معنای عدم جانبداری و ترویج هر یک از مکاتب و حتی مذاهب شیعه، به عنوان عامل اصلی نام برد. برای نمونه فتحعلی شاه همچنان که روابط گرمی با شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطاء) اصولی مذهب داشت، وساطتش را می‌پذیرفت و از تألیفات او برخوردار می‌شد (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۸؛ خورموجی، ۱۳۴۵، ص ۱۳، ۱۴؛ الامین، ۱۴۰۳-ق-۱۹۸۳، ج ۴، ص ۱۰۲)، میرزا محمد اخباری را نیز در جوار خود پناه داده و به او «کمال خلوص» را داشت (عضدالدوله، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷)، و در عین حال با شیخ احمد احسائی در «نهایت خصوصیت» بود، برای او شعر می‌سرود و او را به اقامت در دارالخلافت ترغیب می‌نمود. (عضدالدوله، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷؛ تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۴۹) او حتی یکی از دختران خود را به ازدواج آقاخان پیشوای فرقه اسماعیلیه، پسر شاه خلیل الله امام مقتول آن فرقه، درآورده بود. (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۹۱؛ عضدالدوله، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷)

چنین بستری از پلورالیزم مذهبی، محل مناسبی برای نشو و نما گروه‌های مذهبی پویا، پرشور و حتی رادیکال بود که با ترتیب: اصولی ← شیخی ← بابی، از دل یکدیگر بیرون آمدند و در فضای آزاد مذهبی آن عصر، فرصت تبلیغ اندیشه‌ها و ایجاد تغییرات در باورهای عمومی و ساختار مذهبی را یافتند. در ادامه، به این زنجیره، فرقه‌های ازلی و بهایی نیز افزوده شدند. برای درک بهتر موضوع باید در نظر آورد که از زمان تشکیل دولت شیعه صفوی تا دوره قاجار (۱۲۱۰ق-۹۰۷ق) هیچ فرقه تازه‌ای در ساختار تشیع ظاهر نگردیده بود. در این بستر، نخست فرایند تغییر توازن میان دو مکتب اصولی و اخباری، که از نیمه دوم قرن دوازدهم آغاز شده بود، به سود مکتب پویاتر اصولی جریان یافت. عالم بزرگ اخباری، شیخ یوسف بحرانی (متوفی ۱۱۸۶)، علیرغم شیخوخیت، ریاست و مقبولیت، از اراده و

انگیزه کافی برای زورآزمایی با ملای جوان‌تر و پرشورتر اصولی، به نام آقامحمدباقر بن محمداکمل (متوفی ۱۲۰۵)، از نوادگان ملامحمدباقر مجلسی و مشهور به وحید بهبهانی برخوردار نبود و میدان را به او واگذار نمود. (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۲، ص ۲۸۴/ تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۲۵۱) این فرایند در پی بی‌ثباتی سیاسی ناشی از تغییر پی در پی حکومت‌های صفویه، افشاریه و زندیه آغاز شد، اما نقش مهم قاجاران پس از تثبیت حکومت، عدم مداخله در روند تحولات مذهبی بود. خلف شیخ یوسف بحرانی، میرزامحمد اخباری (متوفی ۱۲۳۳)، برای بازگرداندن جریان مذهب به مجرای سابق، نیازمند بهره‌گیری از امکانات حکومتی بود. گفته شده که او در حاشیه مکاتبات سلطنتی با علمای اصولی اقدام به نوشتن ردیه بر ایشان نموده (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۲، ص ۴۷۴) و همچنین در ازای استفاده از علوم خفیه در جنگ با روسیه، از فتحعلی شاه خواسته بود تا مذهب مجتهدین را منسوخ سازد، بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نماید و مذهب اخباری را در بلاد ایران رواج دهد. (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۳) اما نه تنها همراهی لازم از سوی حکومت با وی به عمل نیامد که عذر او نیز از دربار خواسته شد و مجادلات تمام نشدنی اش با علمای اصولی همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء، تنها با قتل او خاتمه یافت. (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۲، ص ۴۷۴؛ تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۴-۲۲۳؛ سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۴۲)

تسخیر حوزه‌های علمیه توسط علمای اصولی و ترویج گفتمان تقلید در میان عامه -به خلاف دوره صفویه که گاهی تنها یک مجتهد در آن شناسایی می‌شد که در خصوص اجتهاد او نیز اتفاق نظر وجود نداشت (شاردن، ۱۳۳۸، ج ۵، ص ۱۶) - موجب شد تا در اندک مدتی انبوهی از مدعیان اجتهاد و نیابت امام در سراسر قلمرو شیعه پراکنده شوند. تعدد این مدعیان، تفرقه جامعه و آشفتگی مؤمنان در تشخیص مجتهد حقیقی و نایب امام را به دنبال داشت. در این راستا جستجوی مجتهد اعلم برای تقلید از او جزء وظایف عامه محسوب شد و مطالبه عمومی در جهت شناخت اعلم علما مزید بر جهد علما گردید و اینگونه بود که دعوای اعلمیت بالا گرفت. برخی همچون شریف‌العلمای مازندرانی (م ۱۲۴۵ه.ق)، ملا عبدالکریم ایروانی (م ۱۲۶۰ه.ق)، شیخ محمدحسین صاحب فصول (م ۱۲۶۱ه.ق) (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۰) و سید اسدالله بروجردی (م ۱۲۷۱ه.ق) (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۹) خود دعوای اعلمیت داشتند، و بعضی دیگر مانند سیدمحمدباقر شفتی (م ۱۲۶۰ه.ق) و سیدابراهیم صاحب ضوابط (م ۱۲۶۴ه.ق) را شاگردانشان بدین عنوان تبلیغ می‌کردند. (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲۴ و ۱۱)

رقابت بر سر اعلمیت از جهت دیگر در راستای نظریه شماره یک مطرح در دوره صفویه بود که بر حق مجتهد اعلم در امر حکومت به نیابت از امام تأکید داشت. با شناسایی مرجع کل که اعلم علما محسوب می‌شد، طبیعتاً این حق از سایر علما سلب می‌گردید. در این صورت ارتباط یگانه فوق بشری این

نایب بالقوه با امام غایب(ع) به عنوان صاحب اصلی حکومت، قوی تر و پیوسته تر برقرار می‌گردد؛ بنابراین این مرجع کل می‌توانست مصداق باب امامت باشد. در همین راستا در مورد این مراجع - به استثنای صاحب جواهر- داستان‌هایی از ارتباط با امام زمان(ع) بر سر زبان‌ها بود. هم شیخ مرتضی انصاری که از زبان او نقل می‌شد: «گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأذون می‌گردم ... خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می‌پرسم.» (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۱۰۷) و هم میرزای شیرازی و داستان مهاجرت او به سامرا و مجاورت با سرداب مقدسی که گفته می‌شد محل غیبت امام دوازدهم است، (دولت آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۵) مشهور به نیابت و ارتباط با امام زمان(ع) بودند.

تسامح مذهبی قاجاریان، همچنین در تسهیل ایجاد تغییراتی اساسی در مذهب در شکل «استحاله شریعت موجود در آیینی جدید» نقش داشت. نخستین مرحله از این تغییرات با ارائه تفسیری تازه از اصول دین و ضروریات مذهب آغاز شد. این کار توسط شیخ احمد احسائی (متوفی ۱۲۴۱ه.ق) یکی از علمای مورد احترام و توجه حکومت صورت گرفت که بر خلاف برخی ادعاها مبنی بر اخباری بودن او، از عالمان اصولی و حتی نوابغ ایشان به شمار می‌رفت؛ چنانکه گفته شده در بیست سالگی از ملا محمدمهدی بحرالعلوم (متوفی ۱۲۱۲ه.ق) اجازه اجتهاد دریافت نموده بود. (عضدالدوله، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷) خوانساری می‌گوید که صورت اجازه ای را که بحرالعلوم برای شیخ احمد احسائی نوشته و در آن او را به نهایت فضل و دانش و جلال و بینش توصیف نموده، مشاهده کرده است. (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۱ ص ۱۳۰) به جز این، شیخ احسائی از بسیاری از فقهای بزرگ از جمله آقا سید علی طباطبایی صاحب ریاض، شیخ جعفر نجفی کاشف العطاء و میرزا مهدی شهرستانی اجازه داشته است. جمعی از علمای معروف بالاسری نیز از شیخ احسائی اجازه داشتند که از جمله ایشان، شیخ اسدالله شوشتری، شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر، شیخ محمد تقی صاحب حاشیه و حاجی محمد ابراهیم کلباسی بودند. (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۱۳۳ و ۱۳۰؛ تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۴۰)

در بازتعریفی که شیخ از اصول و ضروریات دین و مذهب ارائه داد، عدل به دلیل ماهیت انتزاعی آن (از صفات ثبوتیه)، از جایگاه اصول خارج شد و معاد با جسم عنصری مورد تردید قرار گرفت. اما در عوض مسئله امامت برجسته گردید و مورد تأکید واقع شد، و در تکمیل قواعد، ضرورت وجود یک نفر در میان مؤمنان که «واسطه فیض» میان شیعیان با امام باشد، به عنوان اصلی جدید مطرح گردید که بعدها این شخص فرضی، «شیعه کامل» نام گرفت. (کاشانی، مقدمه براون، ۱۳۲۸ق، ۱۹۱۰م، ص ۹) بر خلاف دو عقیده مطرح در دوره صفویه، در نظریه شیخ نه اجتهاد و نه سیادت، هیچ کدام از شروط

«واسطه فیض» به شمار نمی‌رفت. به نظر می‌رسد که در این کار از دوران غیبت صغری الگو برداری شده است. نواب خاص امام (ع) نه از سادات و نه از دانشمندان بودند و در زمان نیابت ایشان، شیعیان دستور داشتند تا برای دریافت پاسخ سؤالات شرعی خود به فقهای شیعه مراجعه نمایند. (مدرسی طباطبائی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹) بنابراین امر نیابت امام و فقاہت، دو مقوله جداگانه بود. بر اساس باورهای پیروان شیخیه، خود شیخ و شاگردش سید کاظم رشتی (متوفی ۱۲۵۹ ه ق) در زمان ریاست خود، در مقام «واسطه فیض» بوده‌اند. نظرات شیخ و تأکیدات سید کاظم مبنی بر لزوم شناسایی واسطه امام در هر زمان، راه را برای طرح دعوی بابت باز کرد. پس از مرگ سید، شیخیه به سه شاخه تبریز، کرمان و پیروان باب تقسیم شد. حاجی محمد کریم خان (متوفی ۱۲۸۸ ه ق) رئیس شیخیه کرمان، اندیشه «رکن رابع» را - که بسط نظریه شیخ احمد احسانی در خصوص واسطه فیض بود - ترویج نمود و سیدعلی محمد شیرازی خود را باب امامت خواند. (کاشانی، مقدمه براون، ۱۳۲۸ ق، ۱۹۱۰ م، ص ۱۰-۹) ادعای باب در ۱۲۶۰ قمری (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۷، ص ۱۱) به معنای بازگشت به دوران غیبت صغری امام بود که شیعیان از طریق نواب خاص یا همان «ابواب اربعه» با امام غایب مرتبط می‌گردیدند. این امکان تازه که درست در هزارمین سال شهادت امام یازدهم (ع) و آغاز امامت و غیبت جانشین او (۲۶۰ ه ق) دوباره ایجاد شده بود، با توجه به زمینه‌های فرهنگی، اعتقادی و آرمانی هزاره گرایانه ایرانیان، هیجان برانگیز بود. سیادت باب نیز علاوه بر ایجاد نوعی مصونیت، موجب گردید تا دعوی او برای مردمانی که برای سادات (بر اساس عقیده شماره ۲ مطرح در دوره صفوی) حتی قائل به حق حکومت بودند باور پذیرتر شود و همین عوامل موجب اقبال گروه‌های بسیاری از مردم به این تفکر گردید.

۲-۲-۲- تشابه، تعارض و تضارب اندیشه‌ها: جستجوی شیعه کامل در نزد تابعین شیخی با جستجوی مجتهد اعلم در نزد پیروان اصولی هر دو در یک جهت قرار داشتند و به طور کلی وجوه متشابه این دو تفکر عبارت بودند از:

اندیشه شیخی

اندیشه اصولی

-----	=	-----
شیعه کامل (رئیس فرقه)		مرجع کل (رئیس مذهب)
واسطه فیض (باب امامت)	=	نایب امام

وجوه متشابه مذکور، تقارن زمانی طرح دو اندیشه و ظهور هم زمان دو پدیده تحت عنوان باب و مرجع کل، خاستگاه و مبدأ فکری مشترک هر دو تفکر را نشان می‌داد، اما همچنان محصول تعارض هر دو دیدگاه نیز بود. اگرچه بر اساس روند تحولات مذهبی مشخص است که حتی پیش از طرح اندیشه

شیخی، مکتب اصولی در مسیری رو به تکامل به پیش می رفته، اما پس از آن و در فرایندی دیالکتیکی این روند سرعت گرفت. مناظرات و منازعات مذهبی لاقلاً از دو منظر بر تحولات مکتب اصولی تأثیرگذار بود: نخستین تأثیر از طریق به کارگیری نمادها و الگوهای مشابه و متقابل بود. اینکه تا چه اندازه مباحثات میان علمای اصولی و شیخی توانسته به تکمیل و تکامل عقیده مرجعیت کمک کند، از تسریع تحولات قابل ارزیابی است. ایده واسطه فیض، شیعه کامل و خصوصاً باب در تمرکز قدرت معنوی و استقبال جامعه از این ایده، توجه سران علما را به این ظرفیت نهفته در مذهب جلب نمود. ادعای اعلیّت به عنوان پیش نیازی برای مرجعیت، بر اساس شواهد موجود که برخی از آنها پیش تر بیان گردید، از دهه پنجم قرن سیزدهم فراگیر شد و موجب تشدید رقابت بر سر جذب مقلدان گردید. در اوج منازعات اصولی و شیخی، شاهد رواج رساله های عملیه که مبین مرجعیت صاحب رساله و اسباب دست مقلدان بود، هستیم. این امر با تأسیس چاپخانه های سنگی در ایران، که از سال ۱۲۴۸ قمری به کار افتادند (دبیری، ۱۳۸۴، ش ۶۲، ص ۶۲) و چاپ انبوه را ممکن ساختند، میسر گردید. تنکابنی (۱۳۰۲ ه.ق) به عنوان یک شاهد عینی می گوید که پس از وفات حجت الاسلام شفتی (متوفی ۱۲۶۰ ه.ق) رساله سید ابراهیم صاحب ضوابط را در قزوین چاپ کردند: «کفایت همان شهر نکرد، دوباره همان رساله را به چاپ انداختند.» (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۱) در این زمان شیخ محمد حسن نجفی با رساله ای تحت عنوان «نجات العباد فی یوم المعاد» و همچنین شیخ مرتضی انصاری با رساله عملیه خود، در میدان رقابت حاضر بودند. (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۵۹؛ بروگش، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶) دومین تأثیر منازعات مذهبی، ایجاد اتحاد در اردوی علمای اصولی بود. ابداعات غالبانه شیخ احسائی در مذهب و مجادلات کلامی تابعین او و خصوصاً جنجال مذهبی باب که بلافاصله در پی آن پدید آمد، همانگونه که تفرقه در جامعه دینداران افکند، موجب اتحاد علمای اصولی در برابر دشمن جدید گردید و اکثریت ایشان را در جبهه ای واحد به تکفیر شیخ و تابعین او واداشت. (خوانساری، ج ۱، ص ۲۵۳۶، ص ۱۳۸؛ تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۵۱) «کاظمی موسوی» با بررسی «تش های مذهبی» آن ایام، همبستگی علما در مقابل رواج افکار شیخی را ناشی از این نگرانی می داند که «این گونه کشف و شهودها سرانجام عنوان ساز مقام های معارضی چون حجت، باب، واسطه فیض، شیعه کامل و رکن رابع برای سران این گرایش ها می شد که طبعاً جایی برای عنوان نیابت امام برای مجتهدان باقی نمی گذاشت.» (کاظمی موسوی، ۲۰۱۲، ص ۵۹) هر چند دانسته نیست که در مذاکرات میان علما به چنین نگرانی هایی اشاره شده باشد، اما اجماع حاصله بر ریاست انفرادی شیخ محمد حسن نجفی، یکی از فقهای صریح اللهجه و بدعت ستیز، درست در اوج بحران مذهبی را می توان در راستای واکنش به تحولات تهدید کننده در

اردوی دشمن، خصوصاً از ناحیه تمرکز نیروی معنوی در وجود شخصی واحد به عنوان رئیس فرقه ارزیابی نمود. چنین اجماعی در گذشته نه چندان دور و در زمان شیخوخیت علمای بزرگی همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ق) و سید محمد طباطبائی مجاهد (م ۱۲۴۲ق) رخ نداده بود. دو سال پس از این ماجرا در سال ۱۲۶۶ قمری اجماعی بزرگ متشکل از «چهارصد تن مجتهد مسلم» بر سر جانشین او، شیخ مرتضی انصاری صورت پذیرفت. (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۱۴۸) در این رخداد بی نظیر، اهمیت بالای اتحاد علما در شرایط موجود، با از خود گذشتگی انبوه مجتهدان مدعی، نشان داده شد و این در حالی بود که تا چند سال پیش از آن، پذیرش اعلمیت رقبا نه تنها امری معمول نبود، بلکه دائماً بر شدت و دامنه رقابت‌ها افزوده می‌شد. مؤلف المآثر والآثار در تأیید این موضوع نوشته است: «هیچ مجتهد اعلم در عصری از اعصار و مصری از امصار نبوده که عالمی دیگر دعوی رجحان بر وی نکرده و یا غیر واحدی انکار تقدم او ننموده باشد، الا این وجود مبارک که در هیچ مقامی هیچگاه قادحی نداشته و ندارد.» (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۶)

۲-۲-۳- عوامل محیطی: تحولات مذهبی این عصر در بستر شرایط محیطی مساعد رخ داد و به همین نسبت، توفیق مکاتب و فرقه‌های مذهبی در جلب همراهی مردم نیز وابسته به همان شرایط محیطی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی) بود که این مباحث در آن مطرح می‌گردید. جنگ‌های ایران و روس علاوه بر باز کردن پای علما به سیاست، تبعات دیگری نیز داشت. هزینه جنگ موجب خالی شدن خزانه گردید. برای جبران آن و تهیه مخارج نظامی مالیات‌ها افزایش یافت. غرامتی که باید به روسیه پرداخت می‌شد نیز بر دوش مردم بود. ارزش پول به شدت سقوط کرد و در پایان سلطنت فتحعلی شاه وزن تومان طلا ۴۵ درصد کاهش یافت و قران نقره نیز تا دوره محمد شاه با کاهش حدود ۳۸ درصدی از ۱۴۲ گندم به ۸۹ گندم رسید. این وضعیت موجبات بی‌اعتمادی تجار و نارضایتی جامعه را فراهم نمود. (عیسوی، ۱۳۸۸، ص ۶۱۲) در سایر بخش‌های اقتصادی از جمله تجارت نیز چنین وضعیتی برقرار بود و معافیت‌های گمرکی موجب تسخیر بازارهای ایران توسط تولیدات ارزان‌تر کشورهای غربی، خصوصاً روسیه و انگلستان شده و بسیاری از مشاغل و پیشه‌ها را به ورشکستگی کشاند. (همان، ۱۳۸۸، ص ۴۳۲) همچنین گزارش‌های متعددی از فساد فزاینده، رفتار غارتگرانه و ستمگری روز افزون حاکمان ولایات نسبت به مردم در دوره قاجار در دست است (آدمیت و ناطق، ۲۵۳۶، ص ۳۹۵-۳۷۶) که اقبال ایشان نسبت به منجیان نوظهور مانند «باب» و «مرجع کل» را توجیه می‌کند. از سوی دیگر اوضاع عتبات نیز در اثر منازعات مذهبی و ناآرامی‌های اجتماعی شهر کربلا و سرکوب شورشیان در سال ۱۲۵۸ قمری توسط نجیب پاشا که به کشتار نه هزار تن از شیعیان انجامید و «خبر آن در ایران سمر

گشت»، آشفته بود. در این واقعه تنها خانه های ظل السلطان (علی میرزا) و سید کاظم رشتی رئیس فرقه شیخیه و ساکنان و پناهندگان آنها به حکم حاکم عثمانی از تعرض مصون ماندند. (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۲، ۸۳۶-۸۳۵) این واقعه تحقیری برای علمای اصولی که بیوت ایشان مورد بی حرمتی قرار گرفت، بود. چنین امری می توانست ضرورت ساخت یک قدرت مذهبی متمرکز را برای اصولیان معلوم نماید.

۳- ریاست سه مرجع کل:

۳-۱ شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) (۱۲۶۶-۱۲۰۲ ه.ق)

بر اساس شواهد موجود شناسایی نخستین مرجع کل، در سال ۱۲۶۴ قمری و مقارن با شروع سلطنت ناصرالدین شاه بوده است. در این زمان اجماعی بی سابقه بر ریاست «شیخ محمد حسن بن شیخ باقر نجفی» که به سبب تألیف کتاب فقهی «جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام» به «صاحب جواهر» معروف گردیده بود، صورت گرفت. این شاگرد سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی، پس از فوت شیخ علی کاشف الغطاء در سال ۱۲۵۴ (ه.ق)، همراه با شیخ حسن کاشف الغطاء حوزه علمیه نجف را اداره می نمودند. در آن مقطع علمای شناخته شده ای مانند شیخ محمدحسین صاحب فصول (متوفی حدود ۱۲۶۱ ه.ق) و سید ابراهیم صاحب ضوابط (متوفی ۱۲۶۴ ه.ق) نیز در کربلا شاگردان و مجالس درس خود را داشتند، تا اینکه با فوت شیخ حسن در سال ۱۲۶۲ (ه.ق) عملاً ریاست حوزه نجف به صاحب جواهر رسید. در سال ۱۲۶۴ قمری و با وفات صاحب ضوابط در اثر مرض وبا، حوزه های عتبات از شیوخ علما، به جز صاحب جواهر، خالی شد. برجسته شدن شیخوخیت او در عنوان «شیخ الفقها» که در آن زمان به او اطلاق گردیده انعکاس یافته است. (مدرس، ۱۳۴۶، ج ۳، ص ۳۵۷) این تحولات در شرایطی روی داد که رقبا و دشمنان مذهبی همچون فرق شیخیه و بابیه با رهبرانی مشخص در میدان حاضر بودند و نیاز به رهبری واحد برای مکتب اصولی بیش از همیشه احساس می گردید. از اعلام آمادگی سایر فقهای پر شمار برای ایفای این نقش خبری در دست نیست و به نظر می رسد ریاست صاحب جواهر، پس از درگذشت صاحب ضوابط، بلا معارض بوده است.

از این زمان تا سال وفات شیخ (۱۲۶۶ق) بنا به گفته مؤلف المآثر والآثار: «ریاست دینی جمیع شیعه امامیه روی زمین که همانا شمار ایشان تا به هشتاد کرور می رسد، به این بزرگوار انحصار داشت» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۴-۱۸۵) این امر توسط منابع دیگر نیز تأیید شده است. (خوانساری، ۲۵۳۷، ج ۳، ص ۸۳-۸۶؛ تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴؛ الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۷۳-۷۲؛ دولت آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۲) در این هنگام مجلس درس او محل حضور شاگردانی گردید که بسیاری از ایشان خود از

دانشمندان و مجتهدان به شمار می‌رفتند، (خوانساری، ۲۵۳۷، ج ۳، ص ۸۶) اما برخی نیز به مطامعی دیگر در محضر او حاضر بودند، زیرا چنانکه مشهور بود او در دادن اجازات شرعیه دستی گشاده داشته و مواظبتی در این کار نمی‌نموده است. (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ حبیب آبادی، ۱۳۹۵، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۵) با توجه به حضور صاحب جواهر در نجف که در قلمرو حکومت عثمانی قرار داشت، علی‌القاعده میان این ناحیه و کارگزاران و اجزای آن حکومت روابط و مناسبات متعارفی در جهت حفظ حقوق و منافع شیعیان برقرار می‌شد و این تماس‌ها بر حسب مآل و به ضرورت صورت می‌گرفت. (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۸). در کنار روابط متداول با حکومت عثمانی و مناظرات او با علمای اهل تسنن و علیرغم زیستن در سرزمین عراق، ارتباطات او با حکومت و جامعه ایران نیز برقرار بود. برخی شاگردانش مانند شیخ العراقین (شیخ عبدالحسین طهرانی) و ملا علی کنی در جوار حکومت ایران مستقر و دارای نفوذ بسیار بودند. (مدرس، ۱۳۴۹، ج ۳، ص ۳۲۹). صاحب جواهر با اعزام نماینده به ولایات ایران و دریافت وجوهات شرعی شیعیان این مملکت، ارتباط دوسویه ای ایجاد نموده بود. جریان وجوهاتی که از سرزمین‌های شیعه نشین به «حضور فیض ظهور» او واصل می‌شد، از او مرجع ثروتمندی ساخته (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۵) و به او امکان پرداخت شهریه طلاب و توسعه حوزه ریاست خود را می‌داد. صاحب جواهر مدت کوتاهی به تنهایی در رأس تشکیلات شیعه قرار داشت و در ۱۲۶۶ هجری قمری وفات نمود، اما در این مدت کوشید تا جایگاه مرجعیت کل را تثبیت نماید و در این راه نخستین قدم، شناسایی این جایگاه به حکومت بود. اقدام او در ارسال فرستاده ای برای تهنیت جلوس ناصرالدین شاه (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۵) عملی تشریفاتی و سیاسی به شمار می‌آمد که تناسبی با شأن مرجعیت نداشت، اما اعلام حضوری آگاهانه بود.

مهمترین اقدام صاحب جواهر در زمان ریاست خود، تعیین رییس بعدی مذهب بود و با توجه به انتخاب انجام شده و عدم نفع شخصی و یا خانوادگی در آن، می‌توان گفت در این کار، حفظ یکپارچگی علما و استمرار نظام ریاستی به عنوان یک دستاورد برای مکتب اصولی مد نظر بوده است.

۲-۳ شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴ قمری)

مرجعیت کل، به طور طبیعی در صورت تحقق شرایطی می‌توانست پدیدار گردد که عبارت بودند از:

- ۱- شاخص شدن یک مجتهد از میان سایر مجتهدان و شناخته شدن به اعلمیت، ۲- پذیرش این برتری از سوی سایر علما و ۳- پذیرش عمومی او توسط جامعه مقلدان. با نفوذ صاحب جواهر، این روند در دو مرحله نخست تحت کنترل درآمد. گزینه صاحب جواهر برای جانشینی خود، شیخ مرتضی انصاری، یکی از مجتهدان دانشمند بود. گفته شده که صاحب جواهر اندکی پیش از مرگ، در مجمعی متشکل از

علمای نجف، با گرفتن دست او و گفتن «هذا مرجعکم من بعدی» این انتصاب را انجام داده است. (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۷۳) در این زمان، مجتهدان شناخته شده دیگری در تراز شیخ انصاری یافت می شدند و خوانساری حتی از گروه چهارصد نفره مجتهدان مسلم در آن ایام یاد می کند. (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۱۴۸) از جمله ایشان «سعیدالعلمای مازندرانی» بود که بسیاری او را هم سنگ شیخ انصاری می دانستند و شخص شاه نسبت به وی «اقبالی عظیم و توجهی عن الصمیم» داشت. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۲۰۳) خود شیخ انصاری نیز به مرتبه علمی او معترف بود و شایسته ریاستش می دانست. (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۷۴) با این حال با توجه به وصیت مرجع کل، و برای پرهیز از شقّ عصای مسلمین در آن زمانه پر آشوب، علما از مطرح نمودن ادعای معارض صرف نظر نمودند. داستان انتصاب شیخ انصاری به زودی در دنیای شیعه منتشر و در اثر آن مجلس درس او محل حضور «جمعی مجتهد و یا قریب الاجتهاد» از همه اقوام و کشورها گردید و به دلیل پذیرش همگانی مرجعیت او، «ریاست تامه مذهب جعفری در ایران و عربستان و هندوستان و همه جا» منتهی به او شد. (دولت آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۲؛ تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹)

نویسنده المآثر والآثار می گوید که دلیل اینکه پس از رحلت صاحب جواهر اختلافی پدیدار نشد این بوده که او شیخ مرتضی را «خلیفه منصوص و نایب مخصوص» خود قرار داده و پس از آن همه را از این انتخاب مطلع نموده و «مردم بر حسب تصریح وی علامه انصاری را اعلم عصر دانسته تقلید همی کردند و اولین نایب عام امام علیه السلام همی دانستند.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۵)

اطلاق عنوان «اولین نایب عام امام» به شیخ مرتضی انصاری بسیار قابل توجه است. اینکه نویسنده به رغم ریاست دینی صاحب جواهر که خود نیز بر آن تأکید کرده، او را واجد چنین مقامی ندانسته، قابل تأمل است. کتاب مذکور توسط دستگاه تبلیغاتی و جاسوسی حکومت و به مخارج دولت چاپ شده و پیش از چاپ از نظر تأیید شاه گذشته است. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵، ص ۶۲۴ و ۶۷۰) لذا ابراز این گونه نظرات نمی توانسته سهوی باشد، بلکه با توجه به حقایق موجود می توان گفت این سخنان بازتابی از عقاید آن روزگار بوده است.

در منظر عمومی، نایبان امام می بایست واجد شرایطی باشند که ایشان را شایسته نیابت می نمود. این گفته شاردن که: «ایرانیان می گویند که یک نفر مجتهد بایستی به قدر مقدرات بشری و به حد اعلی مقدس و دانشمند باشد و تقدس وی نباید از طرف هیچ کسی در مظان تهمت و سرزنش واقع شود»، (شاردن، ۱۳۳۸، ج ۵، ص ۱۵) حتی در دوره قاجار نیز صدق می کرد. در مورد صاحب جواهر، علیرغم مرتبه دانشمندی، اخباری مطرح بود که شیوع آن از تقدس او در انظار می کاست. سبک زندگی اشرافی

و شهرت صاحب جواهر به تجمل‌گرایی از جمله مواردی بود که ابهام و سؤال شیعیان را بر می‌انگیخت و شیخ انصاری را مجبور می‌کرد تا در توجیه تفاوت شیوه زندگی زاهدانه خود با اشرافیت صاحب جواهر استدلال نماید که: «الشیخ محمدحسن أراد أن يظهر عز الشریعه و أنا أردت اظهار زهدها». (الامین، ۱۴۰۳ق-۱۹۸۳م، ج ۹، ص ۱۴۹) اما مراتب زهد شیخ انصاری که با تظاهرات دنیوی صاحب جواهر مبیانت داشت، می‌توانسته او را مستعد ارتباطات غیبی نماید. مرجعیت برای او نیز اقتدار مادی و سالانه بالغ بر دویست هزار تومان وجوهات شرعی به همراه داشت اما «به قدر مستحق مقتصدی از آن استفاده نمی‌کرد». (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۱۴۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۵-۱۸۶) گزارش مأموران عثمانی پس از تفحص خانه شیخ و مشاهده فقر موجود حاکی از آن بود که: «این مرد در نهایت زهدات و کناره‌گیری از دنیا و اشیاء دنیاست "کانه سیدنا عمر بن الخطاب"». (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۸۶)

شاگردانی همچون میرزا حبیب‌الله رشتی، مقام معنوی او را تا درجه معصومین ارتقاء می‌دادند و در موردش می‌گفتند: «الذی هو تالی العصمه علماً و عملاً». (الانصاری، ۱۳۸۰ قمری، ص ۷۵) و حتی در همین مورد نیز خواب‌های بسیاری از منزلت شیخ در نزد معصومین روایت می‌نمودند؛ از جمله: یکی از اجله علما خواب دیده بود که در مجلس پیغمبر(ص) که ائمه (ع) به ترتیب در سمت راست و علمای امامیه بر حسب تقدم زمانی در سمت چپ او استقرار یافته بودند، شیخ مرتضی وارد می‌شود و عزم به نشستن در کنار صاحب جواهر می‌کند، اما پیامبر(ص) مکرراً او را امر به نشستن در کنار امام زمان (ع) می‌نماید. (الانصاری، ۱۳۸۰ قمری، ص ۸۱) این داستان‌ها و خواب‌ها - فارغ از صحت و سقم آنها - ضمن آنکه تصورات عمومی در مقایسه شأن و منزلت صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری را نشان می‌داد، قابل تصور است که نقل آن در نزد عوام چه تأثیری در باورهای ایشان می‌گذاشت. نشستن در کنار امام زمان و در امتداد ائمه به معنی نیابت و یا حتی جانشینی امام بود. لذا اطلاق عنوان «اولین نایب عام امام» به او در آن زمان امر غریبی نبوده است.

از دیگر ویژگی‌های شیخ احتیاط بیش از حد در امور شرعی و افتاء بود. گفته شده که او نماز جمعه را در مقام امامت به جای نمی‌آورده است. (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۸۴) تنکابنی در مورد شیخ تصریح دارد که: «هرگز متصدی مراجعات نمی‌شد و به کسی اجازه اجتهاد نداد». (تنکابنی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹) اما خوانساری - شریک بحث تنکابنی در دوران طلبگی (طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۷، ص ۱۰۷) - می‌گوید: «عده بسیاری از او اجازه داشتند». (خوانساری، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۱۴۹) برای رفع این تناقض باید گفت که از دو نوع اجازه نامه رایج در آن روزگار، اجازه نامه‌های روایتی متداول تر بود و اجازه نامه‌های اجتهاد یا همان تصدیق بر اجتهاد، به عنوان مدرکی برای معرفی مجتهدان ناشناخته یا مشکوک، به ندرت مطالبه

و داده می شد. حتی در مورد شخص شیخ مرتضی انصاری نیز هیچ تصدیق نامه اجتهادی وجود ندارد و تنها سه اجازه نامه روایتی از ملا احمد نراقی، سید صدرالدین عاملی و شیخ محمد سعید دینوری برای او صادر گردیده است. (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۱۱۵)

نتایج تحقیقات نُبوآکی کُندو در مورد اجازه نامه های قرن نوزدهم نیز مطالب فوق را تأیید می نماید. بر این اساس، در کتاب معارف الرجال حرزالدین از ۳۴۷ اجازه نامه در همان قرن، تنها ۳۱ مورد تصدیق اجتهاد وجود داشته و ۲۵۴ اجازه روایت و مابقی نامشخص و با احتمال بالا در ردیف اجازه نامه های روایتی قرار گرفته است. او با بررسی کتاب الذریعه آقا بزرگ تهرانی، از مجموع ۷۰ اجازه نامه مربوط به همان قرن، تنها ۴ مورد مربوط به اجتهاد مشاهده نموده است. (کندو، ۱۳۸۹، ص ۲۲) بنابراین با توجه به متفاوت بودن اجازه های روایتی از اجتهاد، و اینکه تنکابنی به صراحت از اجازه «اجتهاد» نام می برد و خوانساری لفظ کلی اجازه را به کار می بندد، می توان نتیجه گرفت که امتناع شیخ از صدور اجازه، در خصوص اجتهاد بوده و اجازه های روایتی می توانسته به شاگردان نخبه داده شود.

علاوه بر این، خودداری از صدور فتوا نیز وجه دیگر احتیاط او بود. (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۸۹) شیخ علیرغم دیگر علما، از تکفیر پیروان باب نیز خودداری نمود؛ بر اساس منابع بابی، در پاسخ به استفسار یکی از علما از او در خصوص عقاید بابیه، اظهار داشته که: «ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی به من دارد.» (فاضل مازندرانی، ۲۰۰۸م، ج ۳، ص ۱۳۷) شهرت او به شدت احتیاط، صاحب جواهر را -که خود در ماجرای تکفیر تابعین شیخ احمد از علمای فتوا دهنده بود- واداشت تا در وصایای خود به او توصیه نماید که: «قَلِّلِ مِنَ احتیاطک فِان الشریعه سمحه سهله». (الانصاری، ۱۳۸۰ق، ص ۷۳)

۳-۳ میرزا محمدحسن شیرازی (۱۳۱۲-۱۲۳۰ قمری)

انتظار تعیین جانشین از سوی شیخ انصاری، با توجه به احتیاط ذاتی او، بیهوده بود و پس از رحلت او در ۱۲۸۱ قمری، ساختار ریاست کل شیعه فروپاشید و نظام چند مرجعی مجدداً برقرار شد. شاگردان ارشد شیخ شامل: میرزا محمدحسن شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی، ملا حسین ترک کوه کمری و ملا محمد ایروانی که هر یک برای حوزه نجف وزنه ای به شمار می رفتند در حلقه طلاب و پیروان خویش پراکنده شدند. اما علیرغم این که فوریتِ خطر ناشی از رقبای مذهبی به خصوص بابیان با اقدامات حکومت از میان رفته و ضرورت رهبری واحد در شرایط اضطراری منتفی شده بود؛ با این حال تجربه چند ساله و موفق نظام مرجعیت کل و پذیرش این نظام در ذهنیت جامعه مقلدان، انتظارات برای معرفی رییس جدید مذهب را بالا برده بود و «مردم برای تعیین مرجع موج [می]آزدند.» (قمی، ۱۳۵۱، ج ۴، ص ۲۶۹) لذا رقابت میان طلاب برای بر مسند نشاندن اساتید خود شدت گرفت.

موضوع مهم دیگر وجوهات شرعی شیعیان و خصوصاً مبالغ‌گرافی بود که از هندوستان وارد می‌شد و تا پیش از آن در اختیار مرجعیت کل بود و اکنون محل مناقشه گردیده بود. (دولت آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۳) دستیابی به این وجوهات به مجتهدان امکان پرداخت شهریه طلاب را می‌داد که این خود از نشانه‌های اعلام مرجعیت بود. در این میان سفر ناصرالدین شاه به عتبات در سال ۱۲۸۷ قمری رویدادی بی‌سابقه و قابل توجه بود. در این سفر علمای مهم عتبات به ملاقات این زائر تاجدار آمدند، اما لحن شاه در گزارش دیدار با میرزای شیرازی چنین‌القاء می‌کند که این مجتهد به میل و اراده خود به حضور نیامده است. (ناصرالدین شاه، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳)

دورنمای مرجعیت میرزای شیرازی با مهاجرت به سامرا در سال ۱۲۹۱ قمری، کاملاً به خطر افتاد. این ریسکی بزرگ و البته هوشمندانه بود که با تبعیت شاگردان جسور و ریسک‌پذیر از او ختم به خیر شد و مجلس درس او رونقی تازه یافت. علیرغم این اتفاق، حداقل تا زمان درگذشت آقا حسین ترک کوه کمری در سال ۱۲۹۹ (ه.ق)، وحدت جامعه شیعیان در پیروی از مرجعی واحد محقق نگردید، چرا که آن مجتهد مقتدر، شاگردان متعصبی داشت که برای ویژگی قومی و زبانی در تعیین مرجعیت، ارجحیت قائل بودند (دولت آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۳) و به تبع آنها ترک‌زبانان ایران و شیعیان نواحی آذربایجان و قفقاز نیز از وی تقلید می‌نمودند. گفته شده که در هنگام بیماری مزمن او (سل یا فلج) که از ۱۲۹۱ (ه.ق) شروع شده بود، از سوی ناصرالدین شاه اطبایی برای معالجه او به نجف فرستاده شدند. (الامین، ۱۴۰۳-۱۹۸۳م، ج ۶، ص ۱۴۶) و این گفته برای آگاهی از پایگاه و جایگاه معنوی و سیاسی او کافی است.

حتی در سال ۱۳۰۱ قمری که بنجامین نخستین سفیر آمریکا در طهران حضور داشت، در خصوص مهمترین مرجع تقلید شیعه ابهام بود. بنجامین در نوشته‌های خود مجتهدی را که در نجف ساکن است مهم‌ترین مرجع تقلید دانسته است. در آن سال میرزا حبیب‌الله رشتی به قصد زیارت مشهد به ایران سفر کرده و با استقبال مخصوص نایب السلطنه از حرم حضرت عبدالعظیم وارد پایتخت شده و به ملاقات شاه رفت و در حین سفر از «تشریفات عظیمی» برخوردار شد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵، ص ۳۱۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴، ۱۹۴) تصور می‌شود بنجامین تحت تأثیر این تشریفات، او را که مقیم نجف بود، مهم‌ترین مرجع دانسته است. (بنجامین، ۱۳۹۱، ص ۴۰۰)

علیرغم تلاش دیگر مدعیان، عواملی همچون مجاورت میرزای شیرازی با کانون غیبت امام، سیادت و تقوای ذاتی، اسم او را بیش از دیگران بر سر زبان‌ها انداخت. در داخل ایران وضعیت اجتماعی و اقتصادی شکننده ناشی از خودسری عوامل حکومتی و گرانی و قحطی‌های پیاپی که به نارضایتی‌های

عمومی دامن زده بود، با ورود متغیر تازه ای به شورش های اجتماعی انجامید. این متغیر عبارت بود از: گسترش نفوذ اقتصادی اجانب در شکل سرمایه گذاری خارجی در ایران و تحت عنوان اعطای امتیاز. بدیهی است که گزارش های مربوطه توسط روحانیان منتقد و سایرین به تفصیل به علمای عتبات و خصوصاً شخص میرزا می رسید. (کربلائی، ۱۳۶۱، ص ۳۷) عیار و توان اثرگذاری مرجعیت کل در هنگامه شورش سراسری بر ضد امتیاز تنباکو مشخص گردید. مواضع میرزای شیرازی در مخالفت با اعطای امتیازات، هیجان عمومی را حتی در میان اجزای حکومت برانگیخت، (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۳۱) فتوایی که در تحریم استعمال توتون و تنباکو به نام او صدور یافت، شهرت میرزا را عالمگیر کرد و اتفاق نظر جامعه شیعه را در پیروی از او به عنوان مرجع کل حاصل نمود. میرزای شیرازی مقبول ترین و مقتدرترین مرجعی بود که تا آن روزگار دنیای شیعه به خود دیده بود و مقلدان پرشمار، شأن نیابت امام را برای او قائل بودند. (قمی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۷۶۳) میرزا نیز همچون شیخ انصاری قائل به تعیین جانشین نبود و با وفات او در سال ۱۳۱۲ قمری، نخستین دوره از حضور مراجع کل، که هم زمان با سلطنت ناصرالدین شاه بود، به پایان رسید.

نتیجه:

پیامد افراشته شدن پرچم تشیع در ایران عصر صفوی، شکل گیری دو عقیده رقیب در خصوص صاحبان حق حکومت به نیابت از امام غایب بود. دو گزینه بالقوه عبارت بودند از سادات و مجتهدان؛ که از این دو، نخست سلاطین صفوی به نام سادات، نیابت امام را نیز به ارکان مشروعیت خویش افزودند، سپس با سقوط صفویان، مجتهدان این عنوان را بازپس گرفتند.

چیرگی مکتب فقهی اصولی بر فضای مذهبی دوره قاجار، موجب توسعه نظری آن گردید. در این مسیر، عوارضی همچون انشعاب بخشی از این مکتب با عنوان شیخی، به ایجاد دو قطبی های جدیدی در سطوح روحانیت و جامعه انجامید. منازعات مستمر موجب تسریع در تکامل هر دو گرایش در دو جهت متفاوت، از طریق ارائه نمادهای متقابل و مشابه و در نهایت ظهور باب و مرجع کل گردید که هر دو با استقبال بخش های عمدتاً منتقد و ناراضی جامعه مواجه شدند.

شیخ محمد حسن نجفی که عملاً به عنوان نخستین مرجع تقلید کل در دو سال واپسین عمر (از ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۶ قمری) رسماً در رأس تشکیلات مذهبی قرار گرفت، با انتخاب جانشینی برای خود، تلاش نمود تا پدیده مرجعیت کل را تثبیت و آن را تبدیل به یک نهاد دائمی نماید. جانشین او شیخ مرتضی انصاری در مدت پانزده سال مرجعیت خود (از ۱۲۶۶ تا ۱۲۸۱ قمری) به مقبولیت عمومی و عنوان نایب عام امام دست یافت، اما سیاست صاحب جواهر را در تعیین جانشین دنبال نکرد و با شروع مجدد رقابت بر سر

اعلمیت، نظام چند مرجعی پس از او برقرار شد. در این دوره فترت که بیش از دو دهه به طول انجامید، بحران‌های سیاسی و اجتماعی با منشأ اقتصادی، شکل گرفت و روحانیت و مردم بر سر نفوذ اجانب و وضع معیشت با حکومت درگیر شدند. در چنین شرایطی، همچون زمانه صاحب‌جواهر، نیاز به رهبری مذهبی متمرکز، که نقش متعادل‌کننده را در ساختار توزیع قدرت ایفا نماید، احساس و به یک مطالبه عمومی تبدیل شده بود. سرانجام میرزا محمدحسن شیرازی با ورود مؤثر به جنبش تنباکو در هیئت رهبر آن جنبش، مورد اقبال عموم قرار گرفته و عنوان مرجعیت عام و نیابت امام را تا پایان عمر (۱۳۱۲ق) به خود مختص نمود.

- ۱ - بحث در خصوص ولایت در قرون پیش از قاجار در آثار علما به شکل آراء پراکنده، مبهم و موقتی «برای حل کردن مشکلات خاص فقهی» مطرح بوده است. (کاظمی موسوی، ۱۳۸۳، ص ۹۱-۹۰)
- ۲ - «... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم» (شیخ صدوق، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۳۸)
- ۳ - شاردن می‌گوید که اعتقاد به نیابت سلاطین صفوی از جانب امام در میان مردم قوی بوده است. (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸، ص ۱۴۱)
- ۴ - ظل السلطان از اعتمادالسلطنه که کتاب در تحت نظر او تدوین و منتشر شد با عنوان «رئیس جاسوس‌های مخفی اعلیحضرت» یاد کرده است. (ظل السلطان، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۹۰)
- ۵ - استادیار بنیاد پژوهش زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا، دانشگاه مطالعات خارجه توکیو.

منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون و ناطق، هما، ۲۵۳۶، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: آگاه.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی فتحعلی، ۱۳۷۷، *فتنه باب (المتنبئین)*، عبدالحسین نوائی، تهران: علم.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۷۴، *المآثر والآثار (چهل سال تاریخ ایران، جلد اول)*، ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- ، ۱۳۸۵، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- الامین، حسن، ۱۴۰۳ قمری-۱۹۸۳ میلادی، *اعیان الشیعه*، جلد ۴، ۹۰۶، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- الانصاری، مرتضی، ۱۳۸۰ قمری، *زندگانی و شخصیت شیخ انصاری*، اهواز: ناشر: مؤلف.
- العلوی، حسن، ۱۳۷۶، *شیعه و حکومت در عراق*، محمدنبی ابراهیمی، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- الویری، محسن، تابستان و پاییز ۱۳۷۷، *مبانی رفتار بزرگان شیعه در آغاز استیلای مغولان*، تهران: فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۷۰۶.
- بنجامین، ساموئل گرین ویلر، ۱۳۹۱، *ایران و ایرانیان در عصر ناصرالدین شاه*، محمد حسین کرد بچه، تهران: انتشارات اطلاعات.
- بروگش، هینریش. ۱۳۷۴. *در سرزمین آفتاب*. مجید جلیلود. تهران: نشر مرکز.
- تکابنی، محمد بن سلیمان، ۱۳۸۶، *قصص العلماء*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حبیب آبادی، میرزا محمدعلی معلم، ۱۳۹۵ قمری، *مکارم الآثار*، جلد ۵، اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر استان اصفهان.

- خوانساری، میرسیدمحمدباقر، جلد اول و دوم (۲۵۳۶)، جلد سوم (۲۵۳۷)، *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- خورموجی، محمدجعفر، ۱۳۴۵، *حقایق الاخبار ناصری*، حسین خدیوچم، تهران: زوآر.
- دبیری، اکرم، تابستان ۱۳۸۴، «چاپ سنگی و دلایل رواج آن در ایران»، تهران: فصلنامه کتاب، شماره ۶۲.
- دلیر، نیره، پاییز ۱۳۹۴، «بررسی سیر تطور کاربرد مفهوم ظل الله در دوره میانه تاریخ ایران»، تهران: فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۲۶.
- دولت آبادی، یحیی، ۱۳۸۷، *حیات یحیی*، ج ۱، مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: فردوس.
- سپهر، محمد تقی لسان الملک، ۱۳۷۷، *ناسخ التواریخ*، ج ۱ و ۲، جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- سیوری، راجر، ۱۳۸۴، *ایران عصر صفوی*، کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان، جلد ۵: ۱۳۳۸ و جلد ۸: ۱۳۴۵، *سیاحتنامه شاردن* (جلد ۵ و ۸)، محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، ۱۴۰۵ قمری، *رسائل الشریف المرتضی* (المجموعه الثانیه)، السید احمدالحسینی، قم: دارالقرآن الکریم.
- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمدبن علی، ۱۳۸۷، *کمال الدین و تمام النعمه*، ج ۲، علی اکبر غفاری، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحديث.
- طوسی، محمدبن حسن ۱۴۰۰ قمری - ۱۹۸۰ میلادی، *النهایه فی مجردالفقه والفتاوی*، بیروت: دارالکتاب العربی. طهرانی، آقا بزرگ، ۱۴۰۳ قمری - ۱۹۸۳ میلادی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۱۷ و ۲۴، بیروت: دارالاضواء.
- ظل السلطان، مسعود میرزا، ۱۳۶۸، *خاطرات ظل السلطان*، ج ۲، تهران: اساطیر.
- عزضالدوله، سلطان احمد میرزا، ۱۳۷۶، *تاریخ عضدی*، عبدالحسین نوایی، تهران: نشر علم.
- عین السلطنه (سالور)، قهرمان میرزا، ۱۳۷۴، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، جلد ۱، تهران: اساطیر.
- عیسوی، چارلز فیلیپ، ۱۳۸۸، *تاریخ اقتصادی ایران*، یعقوب آژند، تهران: گستره.
- فاضل مازندرانی، اسدالله، ۲۰۰۸ میلادی، *کتاب ظهورالحق*، آلمان-هوفنهایم: مؤسسه مطبوعات بهائی، لجنه نشر آثار امری.
- قمی، شیخ عباس، ۱۳۸۷، *الفوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه*، ج ۲، ناصر باقری بیدهندی، قم: موسسه بوستان کتاب.
- ، ۱۳۵۱، *الکنی واللقاب* (مشاهیر دانشمندان اسلام)، شیخ محمد رازی، جلد ۴، تهران: انتشارات اسلامیة.
- کاشانی، میرزاجانی، ۱۳۲۸ قمری - ۱۹۱۰ میلادی، *نقطه الکاف*، (ادوارد براون، مقدمه)، هلند-لیدن: مطبعه بریل.
- کاظمی موسوی، احمد، پاییز ۱۳۸۳، «برقراری موقعیت مرجعیت تقلید در جامعه شیعه دوازده امامی»، مترجم: فخری زنگی آبادی، مشهد: دانشگاه فردوسی، فصلنامه تاریخ پژوهی، شماره ۲۰.
- ، ۲۰۱۲ میلادی، «نقش تنش های مذهبی در شکل گیری نهاد مرجعیت تقلید»، آمریکا: بنیاد مطالعات ایران، فصلنامه ایران نامه، سال ۲۷، شماره ۴.
- کدیور، محسن، ۱۳۸۷، *نظریه های دولت در فقه شیعه*، تهران: نشر نی.
- کربلانی، شیخ حسن، ۱۳۶۱، *قواعد رژی*، تهران: مبارزان.
- گُندو، نُبوآکی، تابستان و پاییز ۱۳۸۹، «علمای شیعی و مسأله اجازه در قرن نوزدهم»، مترجم: سید محمود مرعشی نجفی، قم: فصلنامه میراث شهاب، شماره پیاپی ۶۱-۶۰.
- لمبتون، آن.کی.اس، ۱۳۸۵، *دولت و حکومت در اسلام*، محمد مهدی فقیهی، تهران: شفیعی.
- ، ۱۳۷۷، *مالک و زارع در ایران*، منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
- مدرس، میرزا محمدعلی، ۱۳۴۹، *ریحانه الادب* (جلد ۳)، تبریز: ناشر: مؤلف.
- مدرسی طباطبایی، سیدحسین، ۱۳۸۶، *مکتب در فرایند تکامل*، هاشم ایزد پناه، تهران: کویر.
- مفید، محمدبن محمد، ۱۴۱۰ قمری، *المقنعه*، قم: النشرالاسلامی.
- ناصرالدین شاه قاجار، ۱۳۸۹، *سفرنامه ناصرالدین شاه به کربلا و نجف*، تهران: خانه تاریخ و تصویر ابریشمی.